

طبیعت

این لغت و مشتقات آن یکی از واژه‌های متداول و کثیرالذوران در زبان و محاورات عامه و علماء فنون مختلف است هم از لحاظ لغوی و عرفی و هم از لحاظ اصطلاحی معانی مختلف و مشتقی دارد که تا اندازه‌ی در این مقالت روشن خواهد شد. نظر اجمالی از لحاظ تاریخی

طبیعت در نزد فلاسفه یونان باستان بر مبداء فعل اطلاق می‌شده است و یا عبارت از مجموع اجسام موجوده در خارج بوده است و بدین معنی فلاسفه پیشین و قبل از سقراط لفظ طبیعت و معادل آنرا اطلاق بر کون کرده‌اند. مقابل این معنی و معنی دیگر از طرفی فن و صنعت است و از ناحیه دیگر مقابل الله لطف و عنایت است این کلمه را بعد از اطلاق بر کون کرده‌اند از آن جهت که کون عبارت از مجموعه اجسامی است که تحت قانون و نظام معین می‌باشد .

دکارت و بیکن لفظ طبیعت را اطلاق بر خصائص ذاتیه اشیا کرده‌اند و یکی از اطلاقات طبیعت در فلسفه اسلامی همین است . بیکن گوید : علم ماوراء طبیعت عبارت از علمی است که در طبایع بحث می‌کند و مراد او این است که بحث در ذاتیات اشیا مینماید .

این کلمه نزد فلاسفه قرون وسطی منقسم می‌شود به طبیعت فاطره و مقطوره

که بمعنی اول عبارت از خداست که خالق و آفریننده اشیاء است و اشیاء مخلوقه عبارت از طبیعت خارجی‌اند و بدین معنی است که گفته‌اند (الطبیعة هو الله) و گویند طبیعت فاطره عبارت از جوهر و مقطوره عبارت از احوال جوهر و صفات ذاتیه اوست و فلسفه طبیعت اصطلاح خاص فلسفه آلمانی است که نظیر فلسفه روحی و منطقی است نزد هگل و فیخته. گاه این لفظ اطلاق شده است بر مجموع نتایج نهائیه و علیای علوم و چنانکه اشاره شد نزد ارسطو مضاد باصناعت است و بنابراین کلمه طبیعت نزد وی عبارت از امریست که در (ما فیہ الطبیعه) خود مبدأ حرکت باشد و عبارت دیگر مبدأئیت حرکت ذاتی اشیاء است در مقابل صنعت و فر که حرکت آنها ذاتی نیست بلکه از خارج است و بوسیله صانع و فنان است پس حرکات ذاتی موجودات را حرکات طبیعی گویند و بنابراین انسان طبیعت است زیرا محرك آن و مبدأ حرکت آن ذاتی است و از داخل آنست که روح آن میباشد.

در صورت جدید کلمه فن مضاد کلمه طبیعت نیست بلکه مضاد کلمه صنعت فنیه است و باین معنی فن عبارت از شئی عضوی حیوی است.

فلاسفه قبل از سقراط از دو جهت فلاسفه طبیعی گویند یکی از جهت آنکه بحث آنان در عالم خارجی بوده که طبیعت بمعنی مجموع اجسام باشد و دیگر آنکه سعی میکردند که در طبیعت نفوذ کرده و بدان راه یابند و اسرار و خواص آنرا دریابند و از این جهت موضوع بحث آنها تنها طبیعت و طبیعیات بوده است نظر و عقیده آنان بر این بوده که ماده حی است و زنده از این جهت مذهب آنها را مذهب «ماده زنده یا هیولای حیه» نامیده‌اند و بدین جهت است که فلاسفه قبل از سقراط میان لفظ طبیعت و الله امتیازی نگذاشته‌اند بلکه گمان کرده‌اند که طبیعت همان خداست و خدا همان طبیعت است و معنی وحدت وجود قدیمی همین است که می‌گویند تمام اشیاء مظاهر خارجی خداوند.

طبع در لغت ختم کردن باشد (طبع الشئی) یعنی آنرا ختم و مهر کرد و بمعنی سجمیت و خوی نیز آمده است و بمعنی خلق آمده و (طبع الله) یعنی خدا آفرید.

(طبایع اربعه) حرارت ، برودت ، رطوبت و یبوست است و یا چهار طبع مخالف سرکش امزجه، دموی، صفرای، سودای، و بلغمی است که از اصطلاحات طبی قدیم است و اساس معالجات بر تعدیل امزجه بوده است .

(طبایع) مایختم به بود یعنی امری که بدان ختم شده و چیزی پایان پذیرد و بسته شود چنانکه (ختم الله) و (طبع الله علی قلوبهم) بیک معنی است .

طبیعت یعنی سنجیت و جمع آن طبایع است و علم طبیعت یعنی علمی که در آن بحث از اشیاء عالم حسی و ظواهر موجودات میشود .

ابن رشد گوید : طبیعت اطلاق شود بر تعییرات چهار گانه یعنی کون و فساد نقله و استحاله و بر صورتی که مبدأ حرکات است نیز اطلاق میشود و این اطلاق شایسته تر است ، بر قوت مدبره اجسام نیز اطلاق میگردد . بر اسطقساتیکه مبدأ ترکیب اشیاء است نیز اطلاق میشود . بر هیولی و صورت و موارد تغییرات بطور مطلق اطلاق میگردد .

ابن سینا گوید : جسم طبیعی جوهری است که امتدادات سه گانه (طول عرض و عمق) در آن فرض شود و روا باشد و امور طبیعی اجسامی را گویند که موضوع آن جسم محسوس باشد نسبت بقوتی که طبیعت نامند و در مقام توضیح زیادتری بر آمده و گوید : شك نیست که اجسام محسوس را افعال و حرکاتی چند است که بعضی بواسطه اسباب خارجی صادر شوند مانند تخن آب و صعود سنگ و اجسام ثقیله و جز آن و برخی مستند بذات خودند یعنی افعال و حرکات و آثار آنها مستند بذات آنهاست نه باسباب و علل خارجی مانند سرد شدن آب گرم و بطور کلی این حرکات و آثار ام از آنکه منشأ آنها علل خارجی باشد یا ذاتی و داخلی مستند بقوای خواهد بود که آن قوی مبادی آن حرکات است و بر چند نوعند یا مبدأ صدور فعلند بطور یکنواخت و بر تیره واحده بدون اراده و یا با اراده و یا مستند بقوای و آثار مختلف اند با اراده یا بدون اراده .

قوتی که مبدأ افعال و آثار خارجی است بطور یکنواخت بدون اراده و

شعور طبیعت است و آن قوتی است ساری و جاری در اجسام که مفید صور مختلف است و هر جسمی را صورتی و ماده و طبیعتی و اعراضی است پس طبیعت مبدأ حرکت و سکون و مقوم جوهر و ذات چیزها و عنصر اشیاء و ماهیت بسیطه آنهاست.

طبیعی امری است که مخصوص طبیعت باشد و یا شخصی که معتقد بخدای قادر تواند نباشد و اسباب و علل و حوادث عالم را منسوب بطبیعت کند.

و طبیعیون کسانی را گویند که ملحد و بی خدا بوده طبایع چهار گانه را پرستش کنند .

حمیدالدین کرمانی طبیعت را امری داند که محرك اجسام باشد یعنی نیروی محرکه اجسام را هر یک بمرکز خود و یا قوت حرکت را بطور مطلق طبیعت میداند و گوید: طبیعت مبدأ حرکت و سکون است و ذات آن حیات ساری است که ناشی از عالم ربوبی است. و بدین معنی نیروئی را که منشأ آن قدرت کامله خداست وی بنام طبیعت نامیده است که در تمام اشیاء نافذ بوده و جریان دارد و چنان مینماید که حی و زنده است و این معنی همان بازگشت به آراء قبل از سقراط است .

وی گوید: جهان جسمانی را نیروئی است محرکه که بدن نیرو و همواره در حال تبدیل و حرکت است و آن نیرو جاری و ساریست در تمام اجسام و لازمه آنهاست و آن فرد و نهایت است یکی نهایت اول که مستند بمبدأ اول است و دیگر نهایت دوم که در اجسام هیولائی است و آن نیرو طبیعت است و این طبیعت جامع علم و شعور است و مجمع انفس و قوای آنست و قوه فاعله است که اجسام را برای موالید شدن مهیا کند و آنرا گاه نفس عالم و روح جهان نامیده است. و آن يك امر باشد و مظهر اشیاء و امور کثیره باشد و گاه آن راهیولا نامیده است و برخلاف فورفوروس که طبیعت را جوهر غیر قائم بنفس دانسته و در عین حال مشبوب در عالم میداند و همین معناراً که طبیعت نافذ در اجسام و مدبر آنها باشد و حیای نحوی اظهار داشته است.

اخوان الصفا گویند: قوت و نیروی نفس کلیه فلکیه است و ساری و جاری و نافذ در تمام اجسام عالم است نفس کلیه را روح عالم و طبیعت را فعل آن میدانند. ابو البرکات بغدادی گوید: طبیعت مشتق از طبع و طباع است و طبع در

متعارف اطلاق بر صفات ذاتیه اولیه هر چیزی میشود چنانکه گویند طبع آتش حاد است و طبع آب بارداست و بر کیفیات غالبه از کیفیات متضاد درشئی ممتزج نیز اطلاق میشود مثلاً در آنچه حرارت او غلبه دارد گویند طبع آن حاد است و طبع و طباع و طبیعت اطلاق بر استعداد قوی و شدید در چیز میشود چنانکه گویند فلان محصل را طبع قوی است و یا مطبوع است یعنی او را استعداد درك مطالب قوی است و بر امری که راهنمای فاعل باشد بدون استناد به عقل و شعور نیز اطلاق میشود چنانکه گویند پستان گدازن طفل از مادر خود بالطبع است و بر مبدأ ذاتی افعال غیر قسری اطلاق میشود چنانکه سنگ بدون علت و محرك خارجی فرود آید .

صدرالدین شیرازی طبیعت را محرك اجسام میدانند که ساری است از عالم ربوبی و آنرا صورت اجسام و اشیاء می پندارد و جوهر صوری داند از جهت آنکه مبدأ حرکت جرهریه است و آنرا امری سیال و قوتی از قوای نفس میدانند و گوید حرکت بمنزله شخصی است و طبیعت روح او است و بر مبنای خود در حرکت جوهریه طبیعت را امر متجدد سیال و مقوم اجسام طبیعیه میدانند .

صدرالدین از آراء و نظریات فلاسفه متقدم در امر حرکت جوهریه خود بسیار استفادت برده است و گوید : شك نیست که اجسام همه به طبیعت متحرك و متجدد سیال منتهی میشوند و آنچه حافظ صورت شخصیه و نوعیه اشیاء است همان طبیعت ساریه است که ذاتاً متحرك است و محرك اشیاء غیر خود است و کلیه محركات بواسطه آن مستند بذات مبدأ الباری میشود . خلاصه کلام او آنکه روح حقیقت جهان یکی است و مانند دریا متموج است و موج عینی دریا است از جهت آنکه حالات و تطورات دریاست و غیر دریاست از نظر خود امواج که گاه از آن تعبیر بوجود اصیل و گاه وحدت مطلقه و گاه طبیعت ساریه و گاه نفس کلیه کرده است .